همدلی
www.hamdelidaily.ir
پنجشنبه ۲۰ مهر ۱۳۹۶ ■ سال سوم ■ شماره ۷۱۴

نوعی نگاه

فراسو

تفکر نقادانه و پرسش‌ها و پاسخ‌های بنیادین

نقادانه فکر کنید و حرف بزنید

نویسنده: ریچارد پاول (Richard Paul)
مترجم: خدیجه حسینی

■ چکیده
در این مصاحبه که در مجله‌ی تفکر (شماره‌ی ماه آوریل، سال ۱۹۹۲) منتشر شده است، ریچارد پاول تفکر نقادانه و موضوعات پیرامون آن را به‌اختصار شرح می‌دهد. تعریف تفکر نقادانه، اشتباهات رایج در ارزیابی آن، رابطه‌ی آن با مهارت‌های ارتباطی، اعتمادبه‌نفس، یادگیری گروهی، ایجاد انگیزه، کنجکاوی، مهارت‌های شغلی برای آینده و ...

تفکر نقادانه برای یادگیری مؤثر و داشتن زندگی پربار ضروری است. ممکن است لطفاً تعریف خودتان از تفکر نقادانه را ارائه دهید؟

پاول: اولاً از آن‌جا که تفکر نقادانه را می‌توان به گونه‌های مختلف و البته سازگار با هم تعریف کرد، نباید برای هیچ‌کدام از این تعاریف وزن و اعتبار زیادی قائل شد. تعاریف در بهترین حالت نقش داربست را برای ذهن ایفا می‌کنند. در این صورت، این تعریف می‌تواند تا حدودی چارچوبی ذهنی به دست ما دهد: تفکر نقادانه عبارت است از فکر کردن درباره تفکر (هنگامی که تفکر می‌ورزید) با این هدف که تفکر خود را بهبود بخشید و کیفیت آن را ارتقاء دهید. دو نکته در اینجا حیاتی است:

۱) تفکر نقادانه، تفکر تنها نیست، بلکه تفکری است که پیشرفت و تکامل اندیشه‌ورزی آدمی را درپی دارد.

۲) این پیشرفت و تکامل محصول مهارت در استفاده از معیارهایی است که شخص به‌وسیله آن‌ها باورها و عقاید مختلف را به‌نحوی شایسته مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد. به‌طور خلاصه، تفکر نقادانه عبارت است از اصلاح و تکامل اندیشه‌ورزی از طریق به‌کار بستن اصول و قواعد سنجش باورها.

خوب‌اندیشیدن عبارت است از به‌کار بستن اصول و قواعدی در اندیشه‌ورزی‌مان تا تفکر خود را به سطح عالی یا دست‌کم فراتر از تفکر عوامانه‌ای که در آن خبری از قواعد و ضوابط عقلانی نیست، ارتقاء دهیم. گستره‌ی تفکر نقادانه مطابق تلقی حداقلی آن عبارت است از «معیارهای عقلانی».

بیشتر معلمان نیاموخته‌اند که چگونه باید افکار و اندیشه‌ها را با استفاده از معیارهایی ارزیابی کرد؛ در واقع طرز تفکر خودِ معلمان اغلب بی‌قاعده و ناسنجیده است، و حکایت از آن دارد که معیارهای عقلانی هنوز ملکه‌ی ذهن‌شان نشده است.

می توانید در این مورد مثالی بزنید؟

پاول: قطعاً، یکی از مهم‌ترین کارهایی که معلمان به‌طور معمول باید انجام دهند - و البته لازمه‌ی تفکر قاعده‌مند نیز همین است - تمایز نهادن میان استدلال‌ورزی و برخورد شخصی است. اگر داریم تلاش می‌کنیم تا خوب‌اندیشیدن را به دیگران آموزش دهیم، از دانش‌آموزان نمی‌خواهیم که دربارهٔ چیزها به‌سادگی حکم صادر کنند؛ از آن‌ها می‌خواهیم تا سعی کنند برمبنای شواهد و دلایل خوب، واقعیت‌ها (حقایق) را کشف کنند. تفاوت میان این دو اغلب برای معلمان روشن نیست. بسیاری از آن‌ها نوشته یا گفتاری از دانش‌آموز را که شیوا و روان و بذله‌گویانه و سرگرم‌کننده است، نشانه‌ی تفکر خوب او می‌دانند. مولفه‌های استدلال خوب برای اغلب آن‌ها ناشناخته است. ازاین‌رو حتی هنگامی که دانش‌آموزی فقط در حال حکم صادر کردن درباره‌ی چیزها است و به‌هیچ‌وجه در پی کشف حقایق و ماهیت چیزها نیست، شور و نشاط و جلوه‌فروشی و زبان‌بازی او را معادل استدلال خوب محسوب می‌کنند.

این موضوع به‌دنبال یک ارزیابی در ایالت کالیفرنیا آشکار شد. در این ارزیابی معلمان و آزمون‌گیران یک مقاله‌ی دانشجویی را از لحاظ استدلالی بودن به‌عنوان «دستاوردی استثنایی» ارزیابی کردند، در حالی که به‌هیچ‌وجه استدلالی در آن دیده نمی‌شد؛ مقاله در واقع چیزی بیش از طرح مشتی مدعای بی‌دلیل و واکنش‌های احساسی و شخصی در برابر عقاید مخالف نبود.

معلمان و آزمون‌گیران ارزیابی‌کننده توجه نمی‌کردند که دانشجوی نویسندهٔ مقاله از داوری‌اش با دلایل و شواهد پشتیبانی نکرده، موضوع را در پرتو معیارها تحلیل نکرده، و شواهدی را که داوری‌اش را به وضوح تأیید کنند جمع‌آوری نکرده است. دانشجو به جای این کارها:

- مطالبی احساسی و عاطفی را مطرح کرده است.
- بدون هیچ شواهدی پاره‌ای ادعاهای مشکوک را عنوان کرده است.
- انواع و اقسام ترجیحات شخصی را به‌میان کشیده است.

ظاهراً معنای تفکر سنجش‌گرانه یا پاره‌ای مفاهیم اساسی مانند معیار، شاهد، دلیل و حکمِ مبتنی بر دلایل خوب برای معلمانِ ارزیابی‌کننده روشن نبوده تا بتوانند فرق مَیان این‌ها را متوجه شوند.

نتیجه این بود که یک مقالهٔ دانشجویی بسیار ضعیف و بی‌ارزش در نشریه‌ای معتبر در سطح ملی به‌نمایش درآمد و بدین طریق موجب گمراه شدن تعداد بیش از یک‌صد و پنجاه هزار معلمی شد که این نشریه را می‌خوانند.

آیا این می‌تواند اشتباهی باشد که به ندرت اتفاق می‌افتد، و لزوماً نشان‌دهنده‌ی دانش معلمان نباشد؟

پاول: من فکر نمی‌کنم این‌طور باشد. بگذارید روشی را پیشنهاد کنم که با آن می‌توانید مدعای مرا مورد آزمون قرار دهید. اگر با برنامه‌های مربوط به مهارت‌های تفکر آشنایی دارید، با یک فرد آگاه و مطلع پرسش «گوشت گاو کجاست؟» را مطرح کنید؛ یعنی «برنامهٔ مورد نظر کدام ضوابط و معیارهای عقلانی را مطرح می‌کند؟» فکر می‌کنم شما ابتدا خواهید دید که آن شخص منظور شما را نمی‌فهمد و گیج می‌شود و سپس وقتی منظورتان را توضیح می‌دهید، به گمانم متوجه خواهید شد که آن شخص نمی‌تواند به‌درستی و روشنی سخنی درباره‌ی این معیارها و ضوابط بگوید. برنامه‌های آموزش مهارت‌های تفکر بدون اصول و قواعد عقلانی موجب بدآموزی می‌شوند. برای مثال یکی از برنامه‌های عمده از معلمان می‌خواهد تا دانش‌آموزان را تشویق به استنتاج و استفاده از تمثیل (قیاس) کنند، اما نمی‌گوید چگونه باید به دانش‌آموزان یاد داد تا نتیجه‌گیری‌های خود را ارزیابی کنند و قوت و ضعف تمثیل‌ها (قیاس‌ها)یی را که به‌کار برده‌اند بسنجد. این خطا است. هدف این نیست که به دانش‌آموز کمک کنیم تا هرچه بیشتر استنتاج کند، بلکه باید استنتاج درست را به او آموخت، قرار نیست دانش‌آموز تا می‌تواند از تمثیل و قیاس استفاده کند، بلکه باید تمثیل‌ها و قیاس‌های مفید و خردمندانه را پیش بکشد.

راه‌حل این مسئله چیست؟ چگونه می‌توان آن را - به‌عنوان یک مشکل علمی - حل کرد؟

پاول: خوب، با شعار و ترفند و با روش‌های استعجالی نمی‌توان این مسئله را حل کرد. فقط با توسعه‌ی کیفی نیروی آموزش در درازمدت و کمک به معلمان - در دوره‌ای طولانی - برای کار کردن بر روی طرز تفکر خودشان می‌توان مشکل را حل کرد.

معلمان باید بیاموزند که قواعد و معیارهای عقلانی کدامند، چرا دانستن و به‌کار بستن آنها ضروری است، و چگونه باید آنها را به دانش‌آموزان یاد داد. به‌تازگی وزارت امور خارجه در هاوایی چنین برنامه‌ی درازمدتی را برای آموزش تفکر نقادانه پی‌ریزی کرده است. این یکی از مدل‌هایی است که می‌توان آن را دنبال کرد. به‌علاوه، انجمن ملی آموزش تفکر نقادانه دقیقاً بر روی آموزش معیارهای تفکر متمرکز شده است. من امید دارم که در نهایت، در اثر کوشش‌هایی از این دست، بتوانیم در بهبود کیفی و عمق‌دادن به تفکر دانش‌آموزان پیشرفت کنیم. کیفیت و سطح آموزش تفکر نقادانه در حال حاضر بسیار پایین است.

پرسش: اما در حوزه‌ی آموزش ملاحظات فراوانی وجود دارد، نه فقط یکی، و نه فقط در تفکر نقادانه، بلکه مهارت‌های ارتباطی، حل مسئله، تفکر خلاقانه، یادگیری گروهی، اعتماد به نفس، و از این قبیل امور. حوزه‌های مختلف آموزشی چگونه قرار است به مجموعه‌ی کاملی از این نیازها بپردازند؟ چگونه می‌توانند همه‌ی آن‌ها و نه فقط یکی‌شان را - صرف‌نظر از میزان اهمیت آن - درنظر داشته باشند؟

پاول: همه‌ی سخن در همین‌جاست. هر امر ضروری برای تعلیم و تربیت، از ضرورت‌های دیگر برای تعلیم و تربیت پشتیبانی می‌کند. فقط هنگامی که چیزهای خوب در تعلیم و تربیت را به‌گونه‌ای سطحی و نادرست بنگریم، در نظرمان بی‌ربط جلوه می‌کنند و مجموعه‌ای از اهداف جداگانه و مسائل متفرقه به نظر می‌رسند. در واقع هر برنامه‌ی خوب‌طراحی‌شده در تفکر نقادانه نیازمند گنجاندن همه‌ی مهارت‌ها و توانایی‌هایی است که شما در بالا به آن اشاره کردید. بنابراین تفکر نقادانه صرفاً مجموعه‌ای از مهارت‌های جدا از مهارت‌های ارتباطی، حل مسئله، تفکر خلاقانه، و یادگیری دسته‌جمعی نیست، و حتی اتکای به نفس نیز در آن نقش مهمی دارد.

ممکن است لطفاً دلیل آن را توضیح دهید؟

پاول: ابتدا تفکر نقادانه را در نظر بگیرید. ما هنگامی نقادانه می‌اندیشیم که دست‌کم یک مسئله برای حل کردن داشته باشیم، بنابراین اگر شخص درصدد حل مسئله‌ای نباشد، آن‌طور که باید و شاید نقادانه نمی‌اندیشند. اگر مسئله‌ای در کار نباشد، نقادانه اندیشیدن موضوعیت و فایده‌ای ندارد. عکس آن نیز درست است. حل مسئله به شیوه‌ی غیرنقادانه نیز نامفهوم است. راهی برای حل مؤثر و کارآمد مسائل نیست مگر این‌که شخص درباره‌ی ماهیت مسائل و چگونگی حل آن‌ها نقادانه بیندیشد. پس مسیر ما به سوی یافتن راه حل یک مسئله، تفکر نقادانه است نه چیز دیگر. افزون بر این، تفکر نقادانه، چون معطوف به حل مسئله است، تفکرمان درمورد موضوع را بازسازی و نوسازی می‌کند، و چون تفکر ما همیشه محصول منحصربه‌فرد عقل‌ورزی‌ها، نظرات و تجربه‌های خودمان است، طبعاً «آفرینشی» جدید، درپی خواهد داشت. اندیشیدن به‌طور خلاصه نوعی آفرینش ذهنی است، و چنانچه به‌نحوی قاعده‌مند در تجربه‌ی ما حضور داشته باشد، به معنای واقعی آفرینشی جدید است. و هنگامی که به ما کمک می‌کند تا مسائلی را حل کنیم که پیش از این از عهده‌ی حل آن‌ها برنمی‌آمدیم، بدون شک وصف «خلاقانه» شایسته‌ی آن است.

تولید اندیشه و آزمودن آن با هم ارتباطی عمیق دارند. در تفکر نقادانه ما ایده‌ها و تجربه‌ها را به‌وجود می‌آوریم و شکل می‌دهیم تا بتوانیم آن‌ها را برای حل مسائل، تصمیم‌گیری‌ها و در صورت لزوم ارتباط مؤثر با دیگران مورد استفاده قرار دهیم. تولید، شکل‌دهی، آزمودن، ساختاربندی، حل مسئله و ایجاد ارتباط، فعالیت‌های مختلف و بی‌ربط یک ذهن آشفته نیستند بلکه اموری به هم پیوسته از چشم‌اندازهای مختلف هستند.

مهارت‌های ارتباطی در اینجا چه جایگاهی دارند؟

پاره‌ای از ارتباط‌ها سطحی و پیش پا افتاده‌اند، چنین ارتباطاتی واقعاً نیاز به آموزش ندارند. همه‌ی ما می‌توانیم در یک گفت‌وگوی کوتاه شرکت کنیم و سخنان بی‌سر و ته را به میان آوریم، و نیاز به هیچ مهارتِ پیچیده‌ای نداریم تا این کار را نسبتاً خوب انجام دهیم. در خواندن، نوشتن، صحبت‌کردن و گوش‌دادن است که آموختن مهارت‌های ارتباطی تبدیل به جزئی ضروری از اهداف تعلیم و تربیت می‌شود. این‌ها چهار شکل از ارتباط هستند که آموزش آن‌ها در برنامه‌ی تعلیم و تربیتی ضروری است، زیرا هریک از آن‌ها شیوه‌ای از عقل‌ورزی و استدلال محسوب می‌شوند. هرکدام از این چهار شکلِ ارتباطی درگیر مسائلی می‌شوند. هرکدام با ملزومات تفکر نقادانه به تمام و کمال می‌رسند. موضوع به‌ظاهر ساده‌ی خواندن یک کتابِ باارزش را برای مثال درنظر بگیرید. نویسنده افکار و اندیشه‌های خود را در کتاب مطرح کرده، پاره‌ای نظرات را برگرفته و به‌نحوی آن‌ها را شرح و بسط داده است. کار ما به‌عنوان خواننده این است که منظور و مراد نویسنده را به‌عبارتی دیگر ترجمه کنیم که بتوانیم بفهمیم. این یک فرآیند پیچیده است که هر قدمِ آن تفکر نقادانه را می‌طلبد.

- هدف کتاب چیست؟
- نویسنده چه چیزی را می‌خواهد اثبات کند؟
- کدام موضوعات یا مسائل مطرح شده‌اند؟
- کدام اطلاعات، تجربیات و شواهد مطرح شده‌اند؟
- برای سامان‌دهی این اطلاعات و تجربه‌ها از کدام مفاهیم استفاده شده است؟
- نویسنده درباره‌ی جهان هستی چگونه می‌اندیشد؟
- آیا طرز تفکر او تا آنجا که می‌توانیم از منظر خود بدان بنگریم، موجه است؟
- خودِ نویسنده دیدگاه خود را چگونه توجیه می‌کند؟
- چگونه می‌توانیم از منظر او بنگریم تا آنچه را که گفته بفهمیم؟

همه‌ی این‌ها انواعی از پرسش‌ها هستند که یک خواننده‌ی نقاد مطرح می‌کند و خواننده‌ی نقاد در این معنا کسی است که می‌کوشد تا با متن کنار بیاید.

بنابراین اگر کسی خواننده، نویسنده، سخنگو یا شنونده‌ی نقادی نباشد، درواقع به‌هیچ‌وجه خواننده، نویسنده، سخنگو یا شنونده‌ی خوبی نیست. انجام هرکدام از این‌ها به‌نحو احسن به معنای تفکر نقادانه، و در عین حال، حل مسائل خاصِ ارتباطی، و در نتیجه برقراری ارتباط مفید و مؤثر است.

ارتباط برقرار کردن به‌طور خلاصه همواره داد و ستدی است میان دست‌کم دو طرز تفکر. در خواندن، همان‌طور که گفتم، طرز تفکر نویسنده و خواننده درمیان است. خواننده‌ی نقاد طرز تفکر نویسنده را به طرز تفکر و تجربه‌ی خودش ترجمه (یا بازسازی) می‌کند. این کار مستلزم تلاش عقلانی مضبوط و روش‌مند است. نتیجه‌ی نهایی، آفرینشی جدید است؛ تفکر نویسنده آکنون برای اولین‌بار در ذهن خواننده موجود است و این کار آسانی نیست.

اعتمادبه‌نفس چطور؟

پاول: اعتمادبه‌نفسِ معقول ناشی از یک نوع خوداتکایی موجه است، همان‌طور که خوداتکایی نیز ناشی از شایستگی، توانایی و موفقیت واقعی است. اگر کسی بدون هیچ دلیل خوبی درباره‌ی خودش احساس خوبی داشته باشد، چنین کسی یا متکبر و خودپسند است (که مطمئناً مطلوب نیست)، یا حسِ خطرناکی از اعتمادبه‌نفسِ بی‌جا دارد. نوجوانان، برای مثال، گاهی چنان درموردِ خودشان خوش‌بین هستند که دچار توهم شده و گمان می‌کنند که می‌توانند در حالت مستی بدون هیچ خطری رانندگی کنند یا می‌توانند مواد مخدر مصرف کنند ولی از خطراتش ایمن باشند. آن‌ها اغلب درباره‌ی شایستگی‌ها و توانایی‌های خود زیاده از حد خوش‌بین هستند و نسبت به محدودیت‌ها و نقص‌های خود بسیار ناآگاهند. تمایزی دقیق نهادن میان خوداتکاییِ معقول و احساس کاذبِ اعتمادبه‌نفس نیازمند تفکر نقادانه است.

و در آخر، یادگیری گروهی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ این نوع آموزش چه جایگاهی دارد؟

پاول: یادگیری گروهی فقط هنگامی مطلوب است که مبتنی بر تفکر نقادانه‌ی قاعده‌مند باشد. بدون تفکر نقادانه، یادگیری دسته‌جمعی به احتمال زیاد منجر به بدآموزیِ دسته‌جمعی می‌شود. این تفکر بدِ گروهی است که تفکر بد در آن به اشتراک گذاشته می‌شود و اعتبار پیدا می‌کند. فراموش نکنید، غیبت (و شایعه) نیز شکلی از یادگیری گروهی است. شستشوی مغزی گروهی شکلی از یادگیری گروهی است، خنده‌ی عصبی دسته‌جمعی هم شکلی از یادگیری گروهی سریع است. ما پیش‌داوری را به‌صورت گروهی می‌آموزیم، تنفرها و ترس‌های اجتماعی، کلیشه‌های ذهنی و تنگ‌نظری را نیز همین‌طور فرامی‌گیریم. اگر در دل این فراگیری گروهی تفکر نقادانه‌ی قاعده‌مند را وارد نکنیم، هم‌رنگِ جماعت می‌شویم و این درست نقطه‌ی مقابل تعلیم و تربیت، دانش و بصیرت است.

بنابراین بسیاری اهداف آموزشی مهم وجود دارند که به تفکر نقادانه گره خورده‌اند، درست همان‌طور که تفکر نقّادانه عمیقاً به آن‌ها گره می‌خورد. اساساً مسئله در مدارس این است که ما چیزها را از هم جدا می‌کنیم، به آن‌ها جداگانه می‌پردازیم و در نتیجه برخوردمان با مسائل خطا از آب درمی‌آید و سرانجام سر از نگاهی سطحی به اموری درمی‌آوریم که درک درست و عمیق از آن‌ها برای تعلیم و تربیت ضروری است.

یکی از اهداف مهم تحصیلات باید ایجاد فضایی باشد که حس کنجکاوی کودک را برانگیزد و قدرت تخیل او را افزایش دهد. معلمان چه کاری می‌توانند بکنند تا این جرقه را در ذهن کودک بزنند و در طول دوران تحصیل آن را زنده نگهدارند؟

پاول: اول از همه، ما کنجکاوی کودک و علاقه‌ی او به پرسش‌گری را با آموزش معلم‌محورانه‌ی سطحی و تصنعی از بین می‌بریم. کودکان کم سن و سال مرتب می‌پرسند: چرا؟ چرا این و چرا آن؟ ولی ما خیلی زود این کنجکاوی را با پاسخ‌های توخالی و ساده‌انگارانه، و تلاش برای ساکت کردن پرسش‌کننده (به جای پاسخ مناسب در برابر منطق پرسش) محدود می‌کنیم. در هر حوزه از معرفت، هر پاسخی پرسش‌های تازه‌ای را برمی‌انگیزد، به‌طوری که هرچه بیشتر علم می‌آموزیم، بیشتر می‌فهمیم که نمی‌دانیم. فقط افرادی که دانشِ کمی دارند، دانش خود را کامل و فراگیر به حساب می‌آورند. اگر درباره‌ی تقریباً هریک از پاسخ‌هایی که به‌صورت سرسری و ساده‌انگارانه به کودکان می‌دهیم عمیقاً می‌اندیشیدیم، می‌فهمیدیم که به بیشتر پرسش‌های آن‌ها درواقع پاسخی مناسب و قانع‌کننده نداده‌ایم. بسیاری از پاسخ‌های ما چیزی نیست جز تکرار آنچه خودمان در کودکی از بزرگسالان شنیده‌ایم. ما آموزه‌های نادرست و سوءِ فهم‌های والدین خود را به آن‌ها منتقل می‌کنیم. ما چیزی را که شنیده‌ایم می‌گوییم، نه آنچه می‌دانیم. ما به‌ندرت با پرسش‌گری‌های فرزندانمان همدل و همراه می‌شویم. به‌ندرت به نادانی خود اعتراف می‌کنیم، حتی در برابر خودمان. چرا باران از آسمان (به زمین) می‌بارَد؟ چرا برف سرد است؟ الکتریسیته چیست و چگونه از سیم برق عبور می‌کند؟ چرا پاره‌ای از مردم انسان‌های بدی هستند؟ چرا شر وجود دارد؟ چرا جنگ رخ می‌دهد؟ چرا سگ من بایست می‌مُرد؟ چرا گل‌ها شکوفه می‌زنند؟ آیا ما واقعاً پاسخ‌های درستی برای این پرسش‌ها داریم؟

کنجکاوی در کودک چگونه شکوفا می‌شود و چه نقشی در تفکر نقادانه دارد؟

پاول: کنجکاوی اگر بخواهد شکوفا شود باید در فضای پرس‌وجو و اندیشه‌ورزی پرورش یابد. کنجکاوی اگر به حال خود گذاشته شود مانند بادبادک بدون دنباله اوج می‌گیرد، یعنی درواقع درست به‌طرف پایین سقوط می‌کند! کنجکاوی عقلانی یکی از ویژگی‌های مهم ذهن است، اما نیاز به ویژگی‌های دیگری نیز دارد تا با آن‌ها به کمال برسد. کنجکاوی نیازمند شجاعت، صداقت و پشتکار و تواضع عقلانی (علمی)، و اعتماد به عقل است.

و در آخر، کنجکاوی عقلانی فی‌نفسه ارزشی ندارد و هدف نیست. کنجکاوی ارزشمند است چون راه به دانش، فهم و بصیرت می‌برد؛ چون می‌تواند کمک کند ذهن‌مان را بازتر، عمیق‌تر و تیزتر کنیم، از ما انسان‌هایی بهتر و برخوردارتر می‌سازد. برای رسیدن به این اهداف، ذهن باید از کنجکاوِ بودنِ صرف فراتر رود، ذهن باید علاقه‌مند به کار و تلاش باشد، طعم سردرگمی و ناکامی را بچشد، با محدودیت‌ها روبه‌رو شود، بر موانع غلبه کند، نسبت به دیدگاه‌های دیگران گشوده باشد و آمادگی پذیرش نظراتی را داشته باشد که بسیاری از مردم آن‌ها را تهدیدآمیز تلقی می‌کنند. به بیان دیگر اگر محیطی را به‌وجود نیاوریم که در آن ذهن‌های دانش‌آموزانمان بتوانند ارزش کار عقلانیِ سخت را بیاموزند، تلاش برای قالب‌ریزی کردن و تشویق کودکان به کنجکاوی سودی ندارد. ما به دانش‌آموزانمان آسیب می‌زنیم اگر بگوییم همه‌ی آنچه نیاز داریم کنجکاوی مهارگسیخته است و گمان کنیم فقط با کنجکاوی دانش به آسانی به سوی ما می‌آید.

کنجکاوی چه سودی دارد اگر ندانیم پس از آن چه باید کرد یا چگونه آن را ارضا نمود؟ ما می‌توانیم محیط لازم برای نظم، قدرت، لذت، و کار تفکر نقادانه را فقط با مدل‌سازی از آن برای دانش‌آموزان ایجاد کنیم. آن‌ها باید ببینند که ذهن‌های ما معلمان هم مشغول کار است. ذهن‌های ما باید ذهن دانش‌آموزان را با پرسش‌ها تحریک کنند؛ پرسش‌هایی که اطلاعات و تجربیات را به چالش بگیرد؛ پرسش‌هایی که مطالبه‌ی دلایل و شواهد می‌کنند، پرسش‌هایی که دانش‌آموزان را به بررسی تعبیرها و نتایج و پیگیری پایه و اساس آن‌ها می‌کشانند؛ پرسش‌هایی که به دانش‌آموز کمک می‌کند تا فرضیات خود را کشف کند، پرسش‌هایی که دانش‌آموز را برمی‌انگیزد تا لوازم افکار و اندیشه‌های خود را تا آنجا که ممکن است دنبال کنند، عقاید خود را به آزمون بگذارند، نظرات خود را تکه‌تکه (تجزیه و تحلیل) کنند، به چالش بکشند و به جدّ دربارهٔ آن‌ها بیندیشند. در این فضای جدی و موشکافانه‌ی عقلانی است که کنجکاوی طبیعی به بالندگی می‌رسد.

آیا برای دانش‌آموزان ما مهم است که اعضای فعال و پرکار نیروی کار باشند؟ مدارس چگونه می‌توانند دانش‌آموزان را آماده‌ی مواجه شدن با این چالش بکنند؟

پاول: ویژگی اساسی دنیایی که امروز دانش‌آموزان وارد آن می‌شوند تغییرات دائمی و شتاب‌آمیز است؛ دنیایی که در آن اطلاعات تکثیر و به سرعت کهنه و قدیمی می‌شوند؛ دنیایی که در آن نظریه‌ها دائماً بازسازی و بازاندیشی می‌شوند؛ جایی که شخص نمی‌تواند با تنها یک روش تفکر گلیم خود را از آب بیرون بکشد؛ جایی که شخص باید دائماً عقاید و نظرات خود را با عقاید و نظرات دیگران سازگار کند؛ جایی که شخص باید نیاز به دقت و وسواس نظری را درک کند؛ دنیایی که در آن مهارت‌های شغلی باید دائماً به‌روزرسانی و کامل‌تر شوند. ما قبلاً هرگز مجبور به مواجهه با چنین دنیایی نبوده‌ایم. آموزش و پرورش پیش از این هرگز مجبور به آماده کردن دانش‌آموزان برای چنین تغییرات دائمی، غیرقابل پیش‌بینی و پیچیده نبوده است. ما معلمان و مربیان اکنون در خط مقدم این جبهه هستیم.

- آیا مایل هستیم در روش‌های تدریس خود به نحوی بنیادین بازاندیشی و تجدیدنظر کنیم؟
- آیا ما آماده‌ی مواجه شدن با چالش‌های قرن ۲۱ هستیم؟
- آیا علاقه‌ای به آموختن مفاهیم و ایده‌های جدید داریم؟
- آیا تمایل به آموختن معنای جدیدی از نظم - آن‌گونه که به دانش‌آموزان خود یاد می‌دهیم - هستیم؟
- آیا مایل هستیم روی آرا و عقاید خودمان سخت‌گیری و دقت‌نظر به خرج دهیم تا به دانش‌آموزان یاد دهیم که همان‌گونه دقت‌نظر و سخت‌گیری را بر روی عقاید و نظرات خودشان اعمال کنند؟
- و به‌طور خلاصه آیا علاقه داریم متفکران نقادی شویم به‌گونه‌ای که چه بسا الگویی از همان چیزی بشویم که دانش‌آموزانمان باید بشوند؟

این‌ها چالش‌های بنیادینی در پیش روی حرفه‌ی ما معلمان است. آن‌ها از ما کاری را می‌خواهند که از نسل قبلی معلمان چنین چیزی مطالبه نمی‌شد، تازه آن دسته از ما که مایلند این هزینه را بپردازند، مجبورند پهلو به پهلوی معلمانی تدریس کنند که حاضر نیستند این هزینه را بپردازند. همین کار ما را دشوارتر می‌کند، اما از هیجان، اهمیت و پاداشِ آن چیزی کم نمی‌کند. تفکر نقادانه قلب بازسازی و اصلاح آموزش به معنای درستِ آن است. بگذارید امیدوار باشیم که بسیاری از ما تحمل و بصیرت درک این واقعیت و تغییر زندگی خود و مدارس‌مان مطابق با آن را خواهیم داشت.

منبع: متن این مصاحبه برگرفته از کتاب زیر، اثر ریچارد پاول است:

?How to prepare students for a rapidly changing world

قابل دسترسی در آدرس اینترنتی ذیل:

https://www.criticalthinking.org/data/pages/۶۷/۶۸d۷۰۳۹۷f۶a۰۴cfd۳۲۲۷۶۸۵۵۱۳۵۱a۵۰۳۸۳c۸.pdf